

راه تعالی انسان از دیدگاه قرآن (۳)

گناه عامل دوری انسان از خدا

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي هدانا لهذا لولا كنا لنهتدي لولا ان  
 هدانا الله و صلى الله على جميع الانبياء  
 والمرسلين و ائمة الهداة المهديين  
 قیلا برض رسید که بهترین مقام برای انسان  
 کامل همان قرب الهی است که هیچ فاصله و حجابی  
 بین او و بین خدایش نباشد تا برای انسان ثابت نشود  
 که خدای او با اوست و از کار او با خیر و برکار او  
 مطلع و محیط است هرگز نمی تواند به مقامی برسد  
 که بین او و خدایش حجابی نباشد این مقام والا ای که  
 برای شهید مطرح است که او عباد الله است، این  
 وقتی برای مقتول فی سبیل الله میسر است که خدا را  
 محیط بر خود بداند و اگر خدا را محیط به خود دانست  
 در راه او نثار و ایثاری دارد و سربل شهادت  
 بحضور الله می رسد. بنابراین اگر انسان خدا را  
 غایب دانست، و به این اصل آگاه شد که خدا با  
 اوست، در غفلت بسر می برد. و اگر در غفلت  
 بسر بردم در انجام کارهای واجب سستی می کند. و  
 در پرهیز از کارهای حرام بی باک است. ولی اگر  
 خود را در مشهد و در محضر الله دید، می کوشد که  
 تمام کارها را به وفق رضا و اراده الله انجام بدهد، که  
 این کارها تقرب اوراست هرکاری که می کند  
 قربانی اوست و او را به الله نزدیک می کند مانند:  
 نماز صحیح که «الصلاة قرآن کل تین» نماز،  
 هر انسان پارسائی را، به خدا نزدیک می کند و عامل  
 تقرب اوست، با این قدمها به مقام عباد الله می رسد.  
 قرآن کریم این دو اصل را که یکی مقدمه دیگری  
 است در چند جاتی بیان می کند. اصل اول را با این  
 بیان فرمود که هرکاری که انسان انجام می دهد  
 در مشهد خداست. در آیه ۶۰ و ۶۱ سوره یونس قیلا  
 مطرح شد در موارد دیگر بیان قرآن اینست که  
 ماموران الهی و فرشتگان حق، اعمال شما را می  
 نویسند «بلاؤو سلنا لذیهم یکتبهم» فرمود هرکاری  
 که انسان می کند مامورین ما، فرستادگان و  
 فرشتگان مادر حضور او هستند و اعمال او را ثبت  
 می کنند. این یک مرحله است. که تمام کارهای ما  
 را ماموران الهی ثبت می کنند، «ما یلقظ من قول الا  
 لذیو رقیب ایتیه» انسان سخنی نمی گوید مگر اینکه  
 در حضور همان انسان فرشته ای مراقب و مستعد  
 است، این قدم اول که ما بیابیم در حضور ماموران  
 خدائیم در قدم دوم می فرماید: نه تنها ماموران الهی  
 با شما نیستند، بلکه خدا با شماست و حاضر است و  
 محیط نه تنها فرشتگان خدا ناظر اعمال شماستند،  
 بلکه خدا خود حاضر و ناظر است.

انسان اگر به این حد رسید که خدا را ناظر  
 اعمالش دید، در همه عملهایش خلوص را رعایت می  
 کند هم کار را بدستور خدا انجام می دهد و هم نحوه  
 انجام کار خیر هم خالص خواهد بود. در مرحله دوم که  
 خدا خود را حاضر و ناظر انسان می داند  
 در چهار بخش از نظر قرآن کریم خلاصه می شود.  
 در بخش اول خدا می فرماید من به شما نزدیکم، دور  
 نیستم. در بخش دوم می فرماید: من به شما از  
 نزدیکانتان نزدیکترم، در بخش سوم می فرماید: من به  
 شما از رگ گردنتان نزدیکترم در بخش چهارم می  
 فرماید من به شما از خود شما هم نزدیکترم. آیاتی که  
 این چهار مرحله را یکی پس از دیگری تبیین می  
 کند از این قرار است. در سوره مبارکه بقره وقتی از

**اگر انسان به این اصل که  
 خدا شاهد و ناظر اعمال اوست  
 پی نبرد، در انجام کارهای واجب  
 سستی می کند، و در پرهیز از  
 کارهای حرام بی باک است. ولی  
 اگر خود را در مشهد و محضر  
 الله دید می کوشد که تمام کارها  
 را بروفق رضا و اراده او انجام  
 بدهد.**

مراسم نیایش و دعا، سخن به میان می آید، خدا به  
 رسول الله می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَأَبِي  
 قَرِيبًا أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا  
 بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشِقُونَ» اگر بندگانی من خیر مرا از تو  
 بپرسند، و گفتند خدا نزدیک است یا دور؟ من  
 نزدیکم، هنگام دعا اگر کسی مرا بخواند من اجابت  
 می کنم، پس به من ایمان بیاورند و دعوت مرا هم  
 اجابت کنند. در این آیه کوتاه هفت بار خدا بعنوان  
 ضمیر متکلم یاد کرده است (فرمود: «فأذا سئلک  
 عبادی» بندگان من، یک «عنی» از من، دو، «فانی»،

سه، «قرب اچیب» ضمیر متکلم وحده که در «اچیب»  
 است یعنی عن می شود چهار، «اچیب» یعنی من  
 جواب می دهم «فانی قریب اچیب» دعوت الداع اذا  
 دعان، دعای ذاتی را جواب می دهم در صورتی که  
 مرا بخواند، نه غیر مرا. «اذا دعان» که (ی) محذوف  
 است یعنی «دعانی»، مرا بخواند این پنج بار، «فل  
 یؤمنوا بی» شش بار. «فلیستجیبوا لی ولیو  
 منوا بی» می شود هفت بار. در سوره «اذا وقع» فرمود:  
 «ما به انسان محتضر از شما که در کنار او گرد آمدید  
 نزدیکتریم «ونحن اقرب الیه منکم و لکن  
 لا تبصرون» از شما ما به این محتضر نزدیکتریم،  
 و لکن شما نمی بینید، و نه دیدی دارید که خدا را  
 ببیند خدا به این شخص محتضر از شما نزدیکتر  
 است. پس مرحله دوم که خدا به ما از اطرافیان ما  
 نزدیکتر است.

کسی که در کنار ما نیست است خدا به ما از او  
 نزدیکتر است مرحله سوم را در سوره «ق» بیان می  
 فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا نُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسَهُ  
 وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ما انسان را  
 آفریدیم و از وسوسه های نفس او با خبریم و ما به  
 همین انسان از حبل الورد او که رگ حیات اوست،  
 نزدیکتریم. مرحله چهارم را در سوره «انفال» بیان  
 کرده است، وقتی مردم را به مبارزه علیه کفر دعوت  
 کرده و دستور جهاد و دفاع را صادر کرد، آنگاه  
 فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا  
 دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ اللهُ يُحْيِي  
 الْمَيُوتَ قَلْبَهُ» مومنین، وقتی خدا و پیغمبرش به چیزی  
 که شما را زنده می کند (به جهاد، دفاع و جنگ علیه  
 کفر) دعوت می کنند، اجابت کنید. از صدای  
 استفاده می شود که: امتی زنده است که علیه کفر به  
 جنگ برخیزد، یعنی جهاد و دفاع عامل حیات امت  
 است. امتی که جنگ علیه کفر ندارد، در فرهنگ قرآن  
 زنده نیست. این بیان بلند را بعد از دستور نماز  
 و روزه فرمود، گرچه نماز و  
 روزه انسان را زنده می کند. این دستور بلند را  
 درباره زکوة و خمس و حج فرمود، گرچه زکوة و خمس  
 و حج انسان را زنده می کند. این دستور بلند  
 را بعد از فرمان، مبارزه و جهاد و دفاع صادر کرد.  
 فرمود: اگر رسول خدا (ص) شما را به جهاد دعوت  
 کرد، اجابت کنید، تازنده شوید. همانظوری که  
 قصاص در مسائل شخصی عامل حیات یک امت  
 است «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»،  
 دفاع و جهاد هم در جنبه عمومی عامل حیات یک امت  
 است که بحث کنونی ما در محور صدر آیه مبارکه

جهاد

نیست. عمده، ذیل آیه است. فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» بدانید که خدا بین انسان و قلب انسان، که همان حقیقت و روح و انسانیت انسان است فاصله است بین ما و حقیقت ما خدا فاصله است، آنچه در قلب ما می گذرد در قلمرو قدرت خداست که آن را عوض کند، نفی را اثبات کند، اثبات را نفی کند و مانند آنها. اگر قدرت خدا در حقیقت جان ماحضور دارد. چون قدرت خدا عین ذات خداست، خداهم در حقیقت ذات ما، و بر حقیقت ذات ما مطیع و محیط و اشراق دارد. که «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا يَلِينُ مِمَّا زَجِبْنَا» اگر مرحله چهارم برای مادرست حل شد، که خدا در حقیقت ماحضور دارد، هرگز از ما غایب و غافل نیست، آنگاه نوبت آن می رسد که ما هم این حجابها را بدریم و خود را قدم به قدم به الله نزدیک کنیم اگر لسان قرآن کریم این است که این نور مرتباً بر درون و بیرون شما می تابد، بکوشید که این حجابها را بر طرف کنید که مستقیماً نور را ببینید، و خود نور شوید پس راه باز است. وقتی انسان اصل دوم را که الهی الله است و نیل به مقام عنداللهی است طی می کند، که اصل اول را یافته باشد. اگر برای او حل شد که نه تنها همه کارهای اوزیر نظرمووران الهی است، بلکه خودش و حقیقت جانش در حضور الله است، که الله حاضر در کنار ذات او، و ناظر به تمام اعمال اوست. این انسان می کوشد که اولاً سیرش را الهی الله کند. و ثانیاً در این سیر سرعت و سبقت بگیرد و امامت دیگران را بمعده داشته باشد و ثالثاً در همه این مراحل خلوص را حفظ کند، تا برسد به عندالله. چه کند که در سیر و بازگشت به الهی الله چیزی خار راه او نباشد؟ گفته اند چون راه برای کمال باز است، اگر در این طرف ارادت و خلوصی مشاهده شد در آن طرف هیچ بخلی نیست، انسان بایک اطمینان کامل می کوشد، که چون فرشتگان جزء مقربین شود.

توفرتشته شوی ارجهد کنی

از بی آن برگ توت است، بتدریج کندش اطلس اگر در این نظام یک برگ توت با تربیت حریر و برنیا می شود، چرا انسان با تربیت فرشته نشود. و اگر انسان این فرشته شدن را فراهم نکرد طبق بیان امیرالمومنین (ع) در کتاب شریف نهج البلاغه می فرماید: «سَأَزِيحُ بَيْنَ أَهْلِي وَأَظْلَمُهُ إِلَيَّ عَمَلُهُ» این انسان که می توانست فرشته شود. هم اکنون مردار شده است، مردار بدبویی که همه بستگان از او متنفرند.

این را به گورنمی سپارند که روی او را خاک بپوشاند و بعد از مرگ او در آرامش باشد، بلکه او را بدست اعمالش می سپارند. خدا راه سیرکمالی را که در بازگشت چیزی سد راه نباشد مرحله به مرحله تبیین کرد. همانظوری که جریان قرب خود را که چگونه نزدیک است. در چهار مرحله خلاصه کرد. رفتن بسوی او و گرفتن خار راه را هم مرحله به مرحله تبیین کرده است تا انسان بیاید از غیر خدا کاری ساخته نیست. تا نفهمد گرفتار (ره زن) است. وقتی نامه ای برای سیدالشهدا حسین ابن علی (ع) نوشتند که ما را با بیابان کوتاه موعظه فرما حضرت در جواب



**امتی زنده است که علیه کفر به جنگ برخیزد، یعنی جهاد و دفاع عامل حیات امت است، امتی که جنگ علیه کفر ندارد، در فرهنگ قرآن زنده نیست.**

**امام حسین (ع): هر کس بخواهد از راه گناه به یک هدف برسد، گرفتار دو خطر خواهد شد:**  
**۱- دست به گناه زدن زودتر از هر چیز مقصد و مقصود او را از بین می برد، ۲- سریعتر از هر چیز او را بدست خطر می سپارد.**

اینچنین مرقوم فرمود: هر کس بخواهد از راه گناه به یک هدف برسد (با گناه و خلاف به مقصود نایل شود) گرفتار دو خطر خواهد شد. یک اینکه دست به گناه زدن، زودتر از هر چیز مقصد و مقصود او را از بین می برد. دوم اینکه سریعتر از هر چیز او را بدست خطر می سپارد. نه تنها به محبوب نرسید بلکه به دام مکره افتاد. گناه راهی نیست که انسان را به مقصد برساند. بین انسان و هدف انسان صراط مستقیم

فاصله است، نه راههای انحرافی. قرآن کریم مرحله به مرحله این حقیقت را تبیین کرد که از غیر خداکاری ساخته نیست، لذا به غیر خدا تکیه نکنید. فرمود: غیر خدا چه بتها، چه اقوامتان، چه عشیره اتان، چه پست و مقامتان، چه موقعیت و جاهتان، یعنی غیر خدا هر که باشد و هر چه باشد، مالک چیزی نیست.

۱- نه بالا استقلال در این نظام آفرینش چیزی بنام غیر خداست، که یک گوشه ای از گوشه های نظام آفرینش بدست غیر خدا باشد، و یا یک ذره ای از ذرات جهان امکان و خلقت، مستقلاً مال غیر خدا باشد. ۲- غیر خدا نه تنها بالاستقلال مالک چیزی نیست، شریک خدا هم نیست، که ملک منشاء خدا و غیر خدا باشد، یعنی غیر خدا در یک ذره ای شریک خدا باشد. ۳- غیر خدا نه تنها مالک بالاستقلال ذره ای نخواهد بود و نه شریک با خدا در ذره ای نخواهد بود بلکه کمک و دستیار خدا هم نخواهد بود. پس غیر خدا هر که هست و هر چه هست نیازمحض است، و در تحت تدبیر الله، اگر کسی خواست به مقصدی برسد و راه غیر خدا (گناه) را طی کرد، باید بداند غیر خدا که هوس و خواسته اوست، یا اهداف و امیال دیگری یادگیران است، ذره ای را نه بالاستقلال و نه بالاشتراک مالکند، نه در ذره ای از ذرات نظام هستی دستیار و کمکند. پس هیچ کاری از غیر خدا ساخته نیست. اگر بی راه رفت هیچ کاری از هیچ مقامی ساخته نیست، و اگر راه خدا را طی کرد همه موجودات و اشخاص و مقامها، تحت تدبیر و هدایت خداست و به کمک او برمی خیزند. این معنا را در رسوره مبارکه فاطر ظاهراً به این صورت فرمود:

آنچه را که شما بنام غیر خدا می خوانید نه بالاستقلال مالکند و نه بالاشتراک مالکند و نه بعنوان ظهیر و پشتیبان مالکند، «لَا يَمْلِكُ مَقَالُ ذُرَّةٍ» آن بتهایی که شما فرا می خوانید نه مقال ذره ای را مالکند. «وَمَا لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ»، در سوره مبارکه سبأ که قبل از فاطر است آمده: «قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ. شما آن معبودان غیر خدا را بخوانید ببینید چه کار از آنها ساخته است، «لَا يَمْلِكُونَ مَقَالُ ذُرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» ۱- هیچ استقلال مالکی به وزن این ذرات ریز برای غیر خدا نیست که بالاستقلال آنها مالک ذره ای از ذرات آسمان زمین باشند. ۲- «وَمَا لَهُمْ قِيَامٌ مِنْ شِرْكٍ»، نه در آسمان و زمین شریک خدایند، نه بالاستقلال چیزی را مالکند نه بالاشتراک در مالکیت چیزی سهمی دارند. ۳- «وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ»، برای خدا از طرف اینها پشتیبانی هم نیست، که اینها پشتیبان و دستیار و کمک رسان باشند.

پس اگر کسی بخودش یا مقام و پستش تکیه کند، خودش یا مقام و پستش در این نظام آفرینش ذره ای را نه بالاستقلال، نه بالاشتراک نه بالمظاهره (دستیاری) مالک نیستند و کاری از آنها ساخته نیست. و چون هیچ کاری از هیچ موجود غیر خدائی

## اقتصاد تک محصولی...

متصرف شد: در سال ۱۸۳۰ کلیه اراضی دولتی الجزایر در سال ۱۸۳۲ کلیه اراضی فاقد سند قانونی، در سال ۱۸۳۹ اراضی متعلق به تعدادی از طوایف شورشی، در سال ۱۸۴۳ اراضی وقفی، در سال ۱۸۵۱، اراضی جنگلی، در ۱۸۶۱ کلیه اراضی بایری که بعنوان چراگاه مورد استفاده نبودند، و بالاخره اراضی طایفه ای و مشترک، ضبط گردیدند. استعمارگران فرانسوی در غالب اراضی متصرفی مالکینهای موروثی فتودالی بوجود آوردند و روستائیان بی زمین الجزایری را به کشاورزان سهم بر تبدیل نمودند. در سالهای بعد از ۱۸۸۰ فرانسویان موسسات بزرگ سرمایه داری در الجزایر ایجاد کردند و این کشور بطور کامل وابسته به مترویل فرانسه گردید و تحت سلطه آن درآمد، به این معنی که از آن پس توسعه الجزایر برحسب نیازهای فرانسه منظور که حاکمان بورژوازی آن تشخیص می دادند، سازمان می یافت. اولین بخشی که به زیر دست سرمایه داری استعماری بزرگ و مدرن افتاد، بخش کشاورزی بود. در این بخش سودآورترین

قسمتها در دست عده معدودی از مهاجرین متمرکز شده بودند. برای مثال، در سال ۱۹۵۵ از ۶ میلیون هکتار اراضی قابل کشت، ۲/۷۶۰/۰۰۰ هکتار در دست ۲۵/۰۰۰ اروپائی بود.

بیشتر اراضی تحت تملک اروپائیان زیر کشت محصولاتی بود که عمدتاً برای فروش در بازارهای داخلی و صدور به بازارهای جهانی، تولید می کردند نظیر پنبه، قهوه، نیشکر، سویا... و عمدتاً زیر کشت انگور مخصوص شراب قرار داشت. تصرف این اراضی اثرات ویران کننده ای برای توده های الجزایری به بار آورد. نیمی از جمعیت روستایی بی زمین شده بودند و یک سوم دیگر تنها در سطح بخور و نمیر زندگی می کردند. با آغاز قرن بیستم، شرکت های فرانسوی شروع به ایجاد موسسات استخراج مواد معدنی در الجزایر نمودند که در اثر فشار مهاجرین منجر به احداث خطوط آهن، بنادر، تاسیسات عمومی و غیره نیز گردید. سرمایه های فرانسوی عمدتاً در صنایع استخراجی بکار افتاده بودند، و بیشتر کالاهای ساخته شده از مترویل وارد

می گردیدند. رشد تجارت و بانکداری بزرگ منجر به شکوفائی یک بخش خدماتی بیش از اندازه بزرگ و همینطور افزایش میزان قرنسه های عمومی گردید که این خود وابستگی هرچه بیشتر الجزایر به فرانسه را بدنبال داشت با توجه به مطالب ذکر شده فوق به نقش فرانسه در به نابودی کشاندن کشاورزی الجزایر و انحصار واردات آن کشور به مترویل (شرکت بازرگانی فرانسوی) و القاء فرهنگ مصرف در جامعه و تحریف و به نابودی کشاندن فرهنگ اسلامی که در جان و قلب ملت محروم الجزایر نفوذ داشت پی می بریم و اینکه چگونه دولت فرانسه به غارت ثروت عمومی ملت مسلمان آن کشور پرداخته بود و سخت ترین ضربه را به اقتصاد الجزایر بویژه کشاورزی آن وارد نمود با مروری بیشتر بر تاریخ کشورهای تحت سلطه این نقش جنایتکارانه امپریالیسم جهانی را می توان با ترفندهای مختلف بوضوح دید.

## از شهدا بیاموزیم...

بماند. دوران دبستان را با موفقیت نسبتاً خوبی پشت سر نهاد و در دوران دبیرستان به علت درگیر شدن مسائل انقلاب و جنگ کمتر توانست چون گذشته در دروسش موفق باشد. او قبل از انقلاب همگام با سایر برادران همزمش گام به گام شرکت داشت و با وجود اینکه سن کم او اقتضای شرکت در مسائل سطح بالای انقلاب را نمی نمود، ولی بعلم داشتن هوش و ذکاوت فطری، نقش موثری در رابطه با کارهای اطلاعاتی انجام می داد، بدون آنکه رژیم به کارهای او پی ببرد. ضمن آنکه در اوایل انقلاب در تظاهرات خیابانی شرکت فعالانه داشت، از پیشتازان شعار دادن بر روی بام خانه بود. رشد حقیقی او بسوی شهادت چنان سریع بود که در بعضی موارد از دیگران سبقت می گرفت و با این تفکر خیلی زود توانست توشه راه خونیش را مهیا و به مسافرت بسوی معبود برود.

شهید اسماعیل شهینزاده، با شروع جنگ تحمیلی لحظه ای آرام نداشت و همواره در صدد کسب آموزشهای لازم جهت شرکت در نبرد با کفاران بود. اوج رشد معنوی او زمانی شروع شد که برادرش مصطفی شهید شد. از آن پس همواره درصدد کسب فضیلت های برجسته ای بود که از مصطفی آموخته بود، به همین جهت در مراسم شهادت مصطفی آنچنان تجلیل و تکریمی برای شهادت او بوجود آورد که عموها او را جانشین برادش می دانستند. ولی روح پر تلاطم او طاقت ماندن را نداشت و از آن پس همواره در فکر شهادت و بسوشتن به مصطفی بود، چنانکه یکبار در مقابل عکس او قسم یاد کرد که نزدت خواهم آمد و در کنارت خواهم آرמיד.

موقعی که از شهادت سخن می گفت آنچنان با خوشحالی از آن بیان می نمود که هرگونه ناراحتی را

از دل خانواده اش بیرون می کرد. نهایت ارزشش شهادت بود و بارها بیان می کرد که از خداوند می خواهم چونان سربازان گمنامی که هنوز جسدشان بدست خانواده هایشان نرسیده، به شهادت برسم تا شاید وجودم چراغ هدایتگری برای افرادی که هنوز در دام منیت ها غرق هستند و خود را در جامعه به عنوان معیاری مطرح می کنند، باشد.

شخصیت معنوی او زمانی به اوج خود می رسد که گریه های نماز شب او دیگران را از خواب بیدار می کرد و صفات انسانی و الهی مصطفی را در خود متبلور می ساخت.

زندگی برای او در این اواخر چنان قفس تنگی شده بود که برای آزادش، کلیدی بجز شهادت را نمی طلبید. بارها به جنبه اعزام شده بود، تا بالاخره در مرحله سوم حمله بیت المقدس پس از رشادتهای فراوانی که در حمل مجروحین از خود نشان داد، سرانجام در سحرگاه ۶۱/۲/۲۰ هنگامیکه خاکریزهای دشمن را تشریف کرده بودند، با تلیک گلوله دشمن به محل اسفراز آنها، به شهادت رسید.

## گناه عامل...

ساخته نیست انسان چرا به غیر خدا تکیه کند. این راه را مستقیماً طی می کند و هیچ چیزی خار راه او نخواهد بود. و اگر این راه را طی کرد و در جبهه جنگ علیه کفر شربت شهادت نوشید، می شود موجود عندالله. و اگر در حین انجام وظیفه و عبادت و خدمت به خلق رخت برتست می شود موجود عندالله.

ندهد شفاعت محقق نمی شود و اذن خدا هم دربارد بوبندگان راه خداست. «وَلَا تَفْعَلُ الشَّفَاعَةَ عِنْدَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اگر این معنا برای انسان جا افتاد به چیزی که خدا نمی کرد دست نمی آید، و جایی که خدا نمی کرد قدم نمی زند.

ادامه دارد.